

اردوی به یارماندن

زهرا قربانی

دبیر

نوجوانه



چشم واکردم دیدم رسیدیم بی آن که من حواسم بوده باشد. قطار فس و فسی کرد و ایستاد. من از اول اردو فکر می کردم به این صحنه. به این که دستم را روی شیشه بگذارم و دم صبحی اولین سلام را از توی قطار به آقا بدهم. حالا که نشده بود می ترسیدم کل اردو خراب شود. فکر می کردم شروع کار اگر این شکلی باشد تا تهش معلوم نیست چه خواهد شد. از این مثل های معروف که سالی که نکوست از بهارش پیداست و اینها. اردو که شروع شد کم کم من هم یادم رفت ماجرای اولش را. افتادم وسط شوخی و بازی و خنده و سروکله زدن با برویچه ها. بازار هم که رفتیم حساسی و لخرچی کردم و برای تک تک اعضای خانواده یک تسبیح گرفتم. این طوری نگاه نکنید، تسبیح آن وقت ها خودش کلی خرج بود برای من دانش آموز. اردو که به شب آخر رسید همه رفتیم برای زیارت. حرم امام رضا پر بود از نور و رنگ و لعاب. انگار با همیشه فرق داشت. اما عجیب خلوت بود. آن قدر که ما خیلی راحت رسیدیم به ضریح. حالا کسی ول کن نبود. قطار در راه آهن منتظر ما بود و هیچ کس نمی خواست حرم را ترک کند. زیارت مفصلی کردیم و معلم ها به زور ما را راهی کردند. دیر رسیدیم. از آن دیر رسیدن ها که جذاب تر از به موقع رسیدن است. دیوانه شدیم از خوشی این که قطار رفته و ما جا مانده ایم. یک شب و روز دیگر به اردوی مشهد اضافه شد. این خیلی باور نکردنی و بیشتر از آن خیلی خیلی جذاب بود. ایستگاه قطار را گذاشتیم روی سرمان آن قدر که شادی کردیم. یک اردوی به یادماندنی شد برای من با آن هدیه امام رضا. درست است خوب شروع نشد ولی پایانش به لطف آقا عالی بود.



از باغ کتاب تا باغ موزه

اردویی متفاوت به سبک کشف و جست و جو

فاطمه پورابراهیم

نوجوانه



یکشنبه اول آذر، باغ کتاب تهران میزبان چند گروه از پسران نوجوان بود تا برای نخستین بار اردویی با یک نوآوری را تجربه کنند.

رویدادی که توسط سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران طرح ریزی شده بود تا دانش آموزان در سفری هیجان انگیز، مرحله به مرحله با حل معماها و پشت سر گذاشتن چالش ها از باغ کتاب به موزه دفاع مقدس برسند و پیام نهایی را کشف کنند. در مرحله اول هر تیم باید به دنبال آدرس کلید صندوقچه بگردند. طولی نکشید که همگی میان قفسه های کتاب پراکنده شدند. کارت های راهنما را در دست داشتند و نگاه های شان بین تابلوهای راهرو می گشت و لایه لای کتاب ها مشغول جست و جو شدند. هر تیم آدرس کلیدش را پیدا می کرد و به سمت آن می دوید. کلیدها جایی کنار مجسمه ها پنهان شده بود. بعد از پیدا کردن کلید، باید صندوقچه ها باز می شد. هر دو تیم با همکاری هم یک صندوقچه را باز می کردند و با باز کردنش، با اشیائی عجیب و متفاوت مثل کوزه، نوار کاست، جت جنگی، کرنومتر و... مواجه شدند. هر کدام برای شان ماموریتی تعریف می کرد و آنها را به سمت موزه دفاع مقدس راهی می کرد.

محوطه باغ موزه، حال و هوای دیگری گرفته بود. به هر گروه یک کوله پشتی داده شده بود که با راهنما و اشیای صندوقچه ها و خوراکی قندی پر شده بود. کوله ها شبیه کیف سربازهای جنگ بود. پسران گروه گروه قدم می زدند و می خندیدند و آرمیوه می نوشیدند و به دنبال نشانه هایی برای کشف ماموریت تیمی شان می گشتند.

بسم...

نوجوانه



یادداشت

گپ و گفت

پرونده

فلمرو

در اردوها رشد می کنیم

ریحانه محمودی

تهران



اگر تمام درس ها را روی یک کفه ترازو و اردوها را روی کفه دیگر بگذاریم، حتما اردوها بر کلاس های درس سنگینی می کنند. واقعیت هم همین است. روزهای اردو چنان در خاطر بچه ها ماندگار می شود که حتی اگر ۷۰ سال شان هم باشد می توانند طعم ساندویچ الویه مادرشان را در روز اردو به یاد بیاورند. از اول مهر مدام پای شان که به دفتر می رسد، می پرسند: ما را اردو نمی برید؟ اگر می برید کجا می بردید؟ پس می فهمیم که اردوها نقش مهمی در زندگی تحصیلی

آن قدر جاذبه های

دیدنی داریم

که محدود

نباشیم. به

گمانم بچه های

هر کلاس باید اردوها

جداگانه ای داشته

باشند. مثلا بچه های



کلاس دوم بنا بر درس هایی که می خوانند به مکان های مرتبط بروند. وقتی هم به کلاس سوم می روند باز اردوهای مربوط به خودشان را داشته باشند. علاوه بر اینها تعداد اردوها در مدارس خیلی کم است. بهتر است حداقل یک بار در ماه اردو داشته باشیم. چه بسا بچه ها در اردو بیش از کلاس درس می آموزند و تجربه کسب می کنند. لازم نیست حتما بچه ها جای خاصی بروند که هزینه بردار باشد. این مسأله که بعضی از دانش آموزان توانایی مالی شرکت در اردوها را ندارند، اجتناب ناپذیر است و حتما باید در برنامه ریزی به آنها هم فکر کرد. به امید آن که اردوها زیادتیر شوند تا بچه ها درس زندگی هم بیاموزند.

اردوی ضد مدرسه

علیرضا عالی بیگی

تهران



اگر برنامه اردوهای مدرسه دست من بود، اردوهایی که با بچه ها می رفتیم، اصلا شبیه اردو نمی شد! بلکه از آن روز به بعد به احتمال بسیار زیادی هم طرز تفکر و هم سبک زندگی خیلی

از بچه ها عوض می شد. اردوهای طبیعت گردی یا چه بدانم موزه گردی به چه دردی می خوردن وقتی طرف اصلا نمی داند بیرون از مدرسه، طبیعت یا موزه چه اتفاقاتی در حال رخ دادن است! دانش آموزان باید بدانند که همه چیز به خوبی و خوشی اوضاع مدرسه، آرامی موزه یا طبیعت زیبا نیست، بلکه خارج از مدرسه یا اگر ادامه بدهند دانشگاه، یک جنگل در انتظار آنهاست! درست است، یک جنگل که از اسمش هم پیداست، قوانین جنگل در آن حاکم است، حال تکلیف این دانش آموزان و دانشجوین بعد از اتمام درس و مشق شان چیست؟ مانند خرگوشی که هزاران حیوان درنده

در جامعه مخصوصا در زمینه کاری در انتظار آنهاست!

اگر اردوهای مدرسه دست من بود، به جای این که دانش آموزان به باغ وحش برده شوند و چند تا میمون را از نزدیک ببینند، به بانک می رفتیم، حال چرا؟ چون فردی که فرمول های فیزیک را حفظ باشد ولی نتواند یک چک بانکی در آینده بنویسد به چه دردی می خورد؟ می رفتیم پیش کارآفرینان بزرگ تا بدانیم چند تا از آنها اصلا مدرک دانشگاهی دارند، تا بدانیم دانشگاه همه چیز نیست و می تواند مسیر زندگی آنها بعد از مدرسه از راه کنکور نگذرد!

ولی خب اگر برنامه اردوهای مدرسه دست من بود، اصلا شاید فرادای اردوها بچه ها تصمیم می گرفتند که به مدرسه نیایند و زندگی متفاوت خود را رقم بزنند؛ پس همان بهتر که نیست!



آنها مفاهیمی که قطره قطره به دست خود و با کمک دوستان شان به آن رسیده بودند را در ذهن جای دادند و بیرون رفتند.

مسئولان برنامه اما مثل همیشه در تب و تاب بودند و تلفن به دست، هماهنگی برنامه را به عهده داشتند. با هر گروه، یک راهبر بود که به آنها در پیدا کردن مسیر کمک می کرد.

یکی راهبرها می گفت: «هفته قبل، همین رویداد برای نوجوانان دختر اجرا شد. موقع طرح ریزی ایده، فکر می کردیم قسمت هایی از برنامه که مربوط به دفاع مقدس است برای دخترها جذابیت کمتری دارد اما برخلاف تصورمان، دخترها شور و حال دیگری داشتند و دقت و توجه شان ما را به تعجب واداشت. فاصله ایده تا اجرا در کارهای فرهنگی همیشه پر از تجربه های تازه است.» این حرف ها را با نفس نفس زدن می گفت، چون فاصله باغ کتاب تا موزه را چند بار در رفت و آمد بود. گروهی که به او سپرده شده بود، سه نفر از بازیگوش ترین پسرها بودند و حساسی در حال خوش گذراندن.

همان موقع، خانمی که از کادر یک دبیرستان بود به آن تیم سه نفره اشاره کرد و توضیح داد از نخبه های مدرسه هستند و دستاوردهای زیادی دارند. حرفی تعجب برانگیز و قابل تامل!

دانش آموزان به موزه که رسیدند، اشیای صندوقچه ها را از کوله پشتی درآوردند. کم کم کاربرد آنها را متوجه می شدند. یک گروه نوار را در ضبط می گذاشت و صوت سخنرانی مقام معظم رهبری پخش می شد. یک تیم با ماکت جت جنگی در دست شان، شنونده داستانی از دوران دفاع مقدس بودند. فیلم کوتاه دیدند و گفتند و شنیدند و....

روایت های ناگفته این ۴۰ سال، مفهومی به نام امید، شناخت شخصیت رهبر جمهوری اسلامی، اتفاقات مهم دوران دفاع مقدس و... مفاهیمی بود که در تمام این ماموریت ها جای داده شده بود و نوجوان ها خودشان آنها را می جستند، می یافتند و می ساختند.

بالاخره ماموریت ها به پایان رسید. نوجوان ها اما چیزی به همراه خود برده بودند.

